

متن پرسش

بسمه تعالی سلام استاد گرامی: چه اشکالی دارد که ظهور خدا در عین اینکه چیزی غیر از خدا نیست اما این ظهور ناقص و باید ظهورش کاملتر شود و این عیب به خدا بر نمی گردد بلکه به ظهور خدا برمی گردد و هرگز نقص ظهور به کبریایی خدا خدشه ای وارد نمی کند. اعتقاد بنده این هست که جمهوری ظهور انقلاب اسلامی است و انقلاب باطن این ظهوره و این ظهور نمایش تمام باطنش که انقلاب اسلامی است نمی باشد. بخواهیم یا نخواهیم جمهوری نواقص و عیوبی دارد که نمایش و بوی انقلاب اسلامی از آن به مشام نمی رسد. جمهوری ذاتش یک امر مدرن است و ما امروز در ضرورت تاریخی به آن رجوع کرده ایم و اسلامی بودنش برای جلوگیری از خسارات جمهوری است این جمهوری که از غرب به ما رسیده آیا ما را می تواند از غرب خارج کند؟ انقلاب اسلامی بهترین نحوه زندگی در تاریخ مدرن در شرایط ایمانی را در قالب جمهوری اسلامی به ما نشان داده ولی آیا این جمهوری عین حق است هر چند حق بودنش را منکر نیستم اما ظهور کامل انقلاب نیست و انقلاب ظهورات کاملتری دارد. امروز اسارت در جمهوری حجاب بزرگی شده تا انقلاب نتواند به درستی ظهور کند و ثمره فرو کاستن انقلاب در حد جمهوری مشکلات و معضلاتی پدید آورده که انقلاب را سخت تحت فشار قرار داده و انقلاب نمی تواند ظهور واقعی خودش را بنماید. ما در جمهوری غرق شده ایم که ظهور عالییه انقلاب مورد غفلت ما واقع شده و مگر هدف اصلی این انقلاب ظهور تام خودش که در فرج و ظهور حضرت حجت نهفته است مورد غفلت واقع نشده و با جمهوری در یک غفلت از هدف عالییه انقلاب اسلامی واقع نشده ایم. من سالهاست فکر می کنم چرا به اینجا رسیده ایم و تنها راه نجات خودمان را رجوع به ذات انقلاب اسلامی و هدف عالییه آن می دانم و بزرگترین حجاب این انقلاب را جمهوری می دانم و معتقدم عبور نکردن ما از جمهوری غفلت بزرگی است که ما را مشغول به جمهوری کرده است جمهوری ای که غفلت بزرگی از هدف عالییه انقلاب شده است و مسلما جمهوری سالهای اول انقلاب بیشتر به هدف انقلاب نزدیک بود تا جمهوری بعد از سازندگی و اصلاحات و اعتدال و دیگر حتی در این جمهوری بهتر از احمدی نژادها هم نخواهند توانست کاری کنند جمهوری نیروهای خاص خودش را پیدا کرده و امکان فتح آن تقریباً از دست این افراد بعید و ناامید کننده است. و شما هم باور ندارید که انقلاب در قالب جمهوری از دست اینها نجات پیدا بکند جز تحمل و استخوان در گلو و خار در چشم چکاری باید کرد؟ به راستی چرا باید جمهوری که این افراد سردمدار آن هستند را پاک و مقدس و منزه بدانم؟ شما به جمهوری که می تواند چنین افرادی را در رأسش قرار بدهد چگونه فخر می کنید؟ این اشکال از جمهوری است که کسانی را می تواند در نزد خود بپذیرد که با خرد سیاسی دنیای توسعه یافتگی

همه‌ها نگ اند ولی کسانی که در افق مهدی صاحب الزمان هستند جایی در آن ندارند. به راستی این اشکال از کجا ناشی می‌شود؟ چرا شما حاضر نیستید در این جمهوری کاری بکنید؟ چرا مدیریت را کنار گذاشتید؟ از کجا فهمیدید راهها به بن بست و مدرنیته سوق پیدا می‌کند؟ آینده پیش رو یا انتخاب غرب و دنیای توسعه یافته است یا امید به ظهور و فرج حضرت(عج). جمهوری ای که من دارم در این سالها می‌بینم راه توسعه یافتگی را در حال ادامه دادن است و اگر احمدی نژادی خواست ما را بیدار کند که هدف مهدی است حتما منحرف و بیسواد و خارج از معیارهای جمهوری قرار گرفته است. بنده نمی‌گویم جمهوری اسلامی از انقلاب جداست و وجه و جلوه آن نیست ولی باور کنیم انقلاب وجوه زیباتری هم دارد و این دختر زیبا که امروز پیر و زشت شده باید برود تا وجه دیگری از انقلاب نمایان شود تا زیبارویان دیگری بیایند اما حتما تا جمهوری هست این مائیم و اینها. اگر احمدی نژادی بدون حاشیه هم بیاید اصلا مهلتی در جمهوری ندارد. جمهوری تکلیفش مشخص است و وارثانی دارد که به من و شما نخواهد رسید والفرض برسد طوری چیده شده است که ما هم مثل آنهایم همان چیزی که شما از آن فرار کردید و از مدیریت به معلمی در مسجد فرار کردید. مدتهاست دارم فکر می‌کنم که انقلاب چه در چنته دارد و آیا می‌تواند ما را از این وضع اسفناک امروزی نجات بدهد. نکند ما گرفتار توسعه یافتگی شده ایم که امروز دنبال خرد سیاسی اش می‌گردیم؟ پس کجاست اهداف عالی انقلاب؟ نکند انقلاب در سوریه است شاید در اوین باید بدنبالش گشت؟ ما کجای تاریخیم؟ احساس می‌کنم در بین الطلوعین انقلاب که هوا گرگ و میش است و خاکستری نه سیاه و نه سفید است واقع شده ایم و چه سخت است تشخیص اینکه سیاهی می‌ماند یا روشنایی ولی امیدوارم بزودی بین الطلوعین تبدیل به روشنایی شود. نگویید درد ما را نمی‌فهمید، نگویید غم و بار سنگین این تاریخ روی دوشمان را که فریادمان را بلند کرده نمی‌فهمید. نگویید شما شادابید و ما افسرده و مرده. به خدایی که شما قبول دارید داغ انتظار خیلی سخت است، انتظار عبور از این شرایط سخت و جانکاه پس لااقل ما نسل سوخته تاریخ را که نه در روز هستیم و نه در شب سیاه ظلمانی را بفهمید نسلی که نمی‌داند کجای تاریخ است، تاریخ انقلاب و روشنایی یا تاریخ ظلمت مدرنیته؟ ما مذبذب شدیم که تاریخ ما را کجا می‌برد. مسلما قسم به خدای خمینی لحظه ای از تاریخ انقلاب بیرون نخواهم رفت اما نخواهید به همان خدای خمینی که انقلاب را با جمهوری که اینها در رأسش هستند به من نشان بدهید، بگویید امروز انقلاب خمینی را چگونه باید یافت؟ نگویید انقلاب این قوه قاف و قوه مجری و قوه مقنن است که بویی از انقلاب و انقلابی‌گری و خون شهدا نمی‌بینم. شما به ما بگویید انقلاب کجاست و ما را از حسرت دوری انقلاب نجات بدهید. غربت یاران خمینی در تاریخ امروز را شما نمی‌بینید؟ کجاست انقلاب؟ به من تشنه نشانش بدهید منی که عمرم از نیمه گذشته و سالهاست در انتظارش هستم و می‌ترسم بمیرم و این اتوپیای آرزوها را نبینم. والسلام

باسمه تعالی

سلام علیکم:.

۱- متن سخنان شما زیبایی خاصی دارد و روح گفتگویی و دیالوگی ارزشمندی در آن جریان دارد تا خواننده‌ی آن متن گمان نکند شما حرف آخر را زده‌اید. امیدوارم بنده نیز به همین صورت باب گفتگو را بگشایم تا جنابعالی تصور نکنید خواسته‌ام حرف آخر را بزدم، زیرا معتقدم آن کسی که می‌خواهد سخن آن‌چنان کلی بگوید که همه‌ی سخن‌ها را گفته باشد، راه تفکر را می‌بندد و اندیشیدن را به بن‌بست می‌کشانند. در همین رابطه نیز خداوند به رسول خود «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ @ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (غاشیه / ۲۱ و ۲۲) یعنی پیامبر خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» نیز مأمور است عقل‌ها را برانگیزاند تا تفکر به میان آید.

۲- اجازه بده از «آزادی» که روح و جان جمهوری است شروع کنم، زیرا آزادی را احساسی می‌دانم که بشر این دوران خود را با آن معنا کرده و احساس آزادی را برای خود از هوایی که باید با آن تنفس کند، مهم‌تر می‌داند و لذا می‌خواهد آن را به‌دست آورد. زیرا آزادی یک نوع موجودیت به انسان می‌دهد و امروز بشر نسبت به این امر به خودآگاهی رسیده یعنی بیش از پیش احساس نیاز به آزادی را در خود احساس می‌کند و سعی دارد نظام سیاسی خود را بر مبنای آن نوع آزادی که احساس می‌کند به آن نیاز دارد بسازد و بدین لحاظ نظام‌های دیکتاتوری بیش از پیش احساس بی‌آیندگی می‌کنند و مجبور می‌شوند با دیکتاتوری و خفقان و یا آویزان شدن به آمریکا خود را حفظ کنند، زیرا در جان مردمی که غذای جان خود را آزادی می‌دانند جایی ندارند.

۳- ما در راستای تحقق انقلاب اسلامی در تاریخی که مردم به اندازه‌ای نسبت به آزادی خود به خودآگاهی رسیده‌اند، در بین دو گذرگاه قرار داریم: یکی در گذرگاه ظهور سیاست‌مدارانی از جنس پدیده‌ی سیاست در نظام دموکراسی غربی که سیاست‌مداران نه برای متحقق ساختن ایده‌هایشان، که تحقق آزادی است، بلکه برای تحقق قدرت‌شان، دست به عمل می‌زنند، و دیگر گذرگاه، گذرگاه ظهور سیاستی است که عین دیانت است و ما فعلاً در دوره‌ی بینابینی نسبت به این دو گذرگاه هستیم. ملاحظه نمی‌کنید که در فضایی از سیاست قرار داریم که نامزد انتخابات بعد از انجام انتخابات یا خود را برنده احساس می‌کند یا بازنده؟ این همان سیاستی است که نظام دموکراسی غربی در آن قرار دارد و با سیاستی که نامزد انتخابات بر مبنای وظیفه‌ی انسانی خود را نامزد می‌کند، متفاوت است. و ما فعلاً در بین این دو گذرگاه دست و پا می‌زنیم و فکر نمی‌کنم بتوانیم کار را در یک طرف تمام‌شده بدانیم و گمان کنیم دموکراسی غربی جمهوری ما را مصادره کرده و یا گمان کنیم آن‌چه فعلاً هست، همانی

است که در افق تاریخی انقلاب اسلامی می‌تواند محقق شود که در آن افق، اهداف دینی و هویت ملی از نقش‌آفرینی کنار گذاشته نشده‌اند.

۴- در سیاست به معنای غربی آن که با نظام جمهوریت و جواب‌گویی به آزادی بشر جدید شکل گرفته هیچ چیز جز قدرت اهمیت ندارد و آن سیاست در ذات خود به هیچ عهد و پیمانی وفادار نمی‌باشد و این برعکس آموزه‌ای است که سیاست را عین دیانت می‌داند و ما در بستر پاس‌داشت آزادی باید آن را رعایت کنیم.

۵- حال مائیم و نظام جمهوری اسلامی و این‌که از خود بپرسیم در کجا قرار داریم و در نهایت به کجا منتهی می‌شویم؟ آیا با تأکید بر آموزه‌های دینی و با نظر به اهداف انقلاب اسلامی چاره‌ی کار عبور از جمهوریت است، یا باید بر بنیاد آزادی و با تأکید بر آن، به سوی سیاستی که عین دیانت است قدم بگذاریم و در بستر جمهوریت بر ایده‌های خود پافشاری کنیم و در سپهر اخلاق، سیاست را معنا نمائیم و گرفتار نگاهی شویم که حضور تاریخی انقلاب اسلامی را نادیده می‌گیرد؟

۶- هدف بنده آن است که روشن شود به چه دلایل باید به چیزی فکر کنیم که باید باشد و فعلاً نیست، و اگر جوانانی از نسل شما سوخته‌ی این فرآیند هستند -که هستند- نتیجه‌ی این سوختن چه باید باشد، وقتی بخواهید نسبت به تاریخی که در آن هستید، بیگانه نباشید و غایت پنهان سیر تاریخی که در آن قرار دارید را مدّ نظر داشته باشید و مانند شهدا که سوختند ولی همه‌چیز خود را بر بادرفته نیابید، آینده را از آن خود بدانید. آن‌چه باید روشن شود آن نوع مقاومتی است که در متن آن حتی سیاست‌مداران ناخواسته هم که باشد، در خدمت غایت نظام اسلامی قرار می‌گیرند و رهنمودهای رهبر انقلاب همچنان نفوذ خود را به ظهور می‌آورد و برجام نمی‌تواند تحقق سند ۲۰۳۰ باشد. [۱]

۷- می‌خواهم عرض کنم راه حلّ حضور در تاریخ آینده‌ی انقلاب اسلامی، نه حضور در نظام لیبرالیسم غربی است، و نه زیر پا‌گذاردن جمهوریت انقلاب اسلامی، بلکه به شکوفائی‌آوردن جمهوریت است؛ و این در این دوران که لیبرال دموکراسی همه‌ی سیاست را بر اساس ذوق خود تعریف کرده، کار ساده‌ای نیست، ولی کافی است روحیه‌ی مقاومت با همه‌ی سختی‌ها و هزینه‌هایی که در پی دارد، در ما پایدار بماند تا آن جنینی که در رحم انقلاب اسلامی در حال شکل‌گیری است، متولد شود و فرزندی مناسب فرهنگ جمهوریت، مطابق انقلاب اسلامی و بر بنیاد آزادی به میان آید، با شکل و شمایلی که مبتنی بر سنت و موارث گذشته و تجربه‌ی تاریخی ما است. تجربه‌ای که نشان داد تاریخ ما در عین داشتن ظرفیتی در حدّ تحقق انقلاب اسلامی، متأسفانه موانعی از جنس روحیه‌ی غربی در ما نهادینه شده است و عبور از آن روحیه چندان هم ساده نیست، مگر با خودآگاهی خاصی که در این دوران به شدت به آن نیاز داریم و این‌که بدانیم ما با انقلاب اسلامی در غایتی وارد شده‌ایم که حتماً به آن می‌رسیم و آن افقی است که در حال حاضر در دوردست‌های حیات تاریخی ما موجود است و رسیدن به آن، نیاز

به «تلاش» و «مرور زمان» دارد.

۸- هرکس با جبهه‌ی اصول‌گرایی حزبی و نوع ارتجاعی آن روبه‌رو شود، آن اصول‌گرایی که سعی دارد وضع موجود را با همین حالت سرد و جامد برای حفظ حاکمیت خود حفظ کند، معلوم است که مثل شما باید سخت نسبت به آن احساس جدایی داشته باشد. زیرا اینان در لباس مذهب و در ادعای طرفداری از انقلاب و ولایت، غیر از فهم کهنه و ارتجاعی خود، گوش به هیچ سخنی غیر از آن‌چه در فهم خود دارند، نمی‌دهند و هیچ‌کس جز خود را نمی‌بینند. اینان چه بخواهند و چه نخواهند در تاریخی قرار دارند که آن تاریخ، سال‌ها است زمان مصرفش به‌سر آمده به همان معنایی که فرقه‌ی قرون وسطایی آل سعود فکر می‌کنند و عمل می‌نمایند. این نوع اصول‌گرایی در عین ادعای طرفداری از انقلاب، دشمن هرگونه تفکر و اندیشه است و بیشتر به انجماد اندیشه و بی‌فکری دامن می‌زند. در شرایطی که این افکار رو به کهولت نهاده و مشاعر فهم تاریخی خود را از دست داده‌اند، چه نسبتی با انقلابی دارند که بنا دارد آینده‌ی بشریت را زنده کند؟ مگر این افراد که آزادی و تعقل را بر نمی‌تابند، در حال حاضر زنده‌اند؟ اینان در فردیت ذره‌ای خود، زندانی‌اند و بقیه را به حساب نمی‌آورند و شما باید با هوشیاری کامل تکلیف خود و انقلاب و رهبری را از این‌ها جدا کنید، در حالی‌که در این امر بسیار باید خون دل خورد، زیرا اینان هم به مانند حقوق‌بگیران نجومی، مثل یک گنه به انقلاب چسبیده‌اند و به صورتی دیگر به جان رگ و ریشه‌ی انقلاب افتاده‌اند. آیا کار این افراد را به حساب انقلاب اسلامی و جمهوریت آن می‌گذارید، در حالی‌که بویی از آزادی نبرده‌اند و نمی‌توانند حق همگانی که با انقلاب اسلامی به میان آمده است را ببینند؟

۹- جریان اصلاح‌طلبی در فضای روح غربی، برداشتی عرفی از آزادی دارد و نه قدسی و تنها به این فکر می‌کند که چگونه از بستر آزادی، انتخاباتی را مدیریت کند که عملاً در آن انتخابات، اهداف انقلاب اسلامی خواسته یا ناخواسته در حجاب رود و ما به جای پشت‌کردن به آزادی به جهت سوء استفاده از آن، آزادی را از بند چنین افکاری آزاد کنیم تا همان حریتی که دین متذکر آن است به صحنه آید و رعایت حقوق انسانی شکوفا گردد. این نوع نگاه به آزادی، آن نگاهی است که از آموزه‌های علی «علیه‌السلام» به دست می‌آید و نه از لیبرال‌دموکراسی. [۲] در این رابطه با اصول‌گرایی حزبی نیز فاصله داریم، زیرا آن نوع اصول‌گرایی به نحو ناعادلانه‌ای اهداف انقلاب اسلامی را در انحصار خود گرفته و ما به نحو ناخواسته‌ای در کنار آن‌ها هستیم، زیرا نمی‌خواهیم به همان معنایی که عرض شد، اصلاح‌طلب باشیم ولی سعی می‌کنیم قصور اصول‌گرایی که نگاه ایدئولوژیک به دین است، به جای تفکر در دین را، نادیده نگیریم.

۱۰- بنده با نظر به روح انقلاب اسلامی که آزادی است، جمهوریت را یکی از شئون انقلاب اسلامی می‌دانم و باید جمهوریت نظام را پاس داشت، زیرا آزادی، نوعی تعین بخشی به انسان است و انسان در متن آن می‌تواند خود را بیابد.

۱۱- ما تنها زمانی مختار و آزاد هستیم که از آزادی خود آگاه شویم و این با پاسداری از جمهوریت نظام اسلامی ممکن است و در صورتی می‌توانیم آزادی خود را محقق کنیم که در نظام سیاسی خود حاضر شویم و محدودیت‌هایی که به طور طبیعی در هر نظام جمهوری پیش می‌آید را بر خود حمل نماییم و در کنار عبور از لیبرال‌دموکراسی غربی که فعلاً در متن جمهوریت خود بدان مبتلا هستیم، بتوانیم از اصول‌گرایی حزبی تنگ‌نظرانه نیز عبور کنیم.

۱۲- اگر در نگاهی پدیدارشناسانه با هم به این نتیجه رسیده‌ایم که بزرگ‌ترین مسئله‌ی انسان در این تاریخ، آزادی است و خداوند اراده‌ی خود را در آزادی انسان به ظهور می‌آورد، باید تلاش کنیم جمهوریت را محل اراده‌ی الهی گردانیم و این امیدی است که به نظر بنده در حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و مقام معظم رهبری «حفظه‌الله» بوده و هست، و در این رابطه حضرت امام فرمودند: این قرن، قرن نابودی ابرقدرت‌ها است و رهبر معظم انقلاب فرمودند: این قرن، قرن اسلام است. زیرا با انقلاب اسلامی آگاهی جدیدی نسبت به آزادی به میان آمده است و راز خشم دولت‌های ارتجاعی و دولت‌های لیبرال‌دموکرات از نظام اسلامی به این جهت است. حال باید جمهوریت را نجات داد و یا زیر پا گذاشت؟

۱۳- در مباحث فلسفه، روند شکل‌گیری خودآگاهی نسبت به آزادی مورد بحث قرار می‌گیرد و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» با همان شعور اِشراقی خود تا آن‌جا متوجه این امر شدند که برای تحقق جمهوری اسلامی رأی مردم را به میان آوردند، در حالی‌که در آن زمان همه‌ی مردم به هر آن‌چه حضرت امام پیشنهاد می‌کردند تن می‌دادند، ولی امام با طرح رأی‌دادن به نظام، روح تاریخی ملت را در آن‌ها زنده کرد و معنا بخشی تاریخی را صورت عملی بخشید. در این رابطه همه‌ی ما به خوبی با جان خود احساس کرده‌ایم که اسلام داعش یک اسلام دروغین است زیرا آزادی را نمی‌فهمد، پس اسلام حقیقی که ضد اسلام داعش است حتماً آزادی انسان را پاس می‌دارد، هرچند باید برای آن هزینه دهد و با پاس‌داشت آزادی که فعلاً با روح غربی آلوده شده، ظاهراً از اهداف اصلی انقلاب عقب بیفتیم، ولی این سرآغازی است که ما را به معنای حقیقی دیانت می‌رساند از آن جهت که دیانت در قالب تحجر، دیانت نیست.

۱۴- با توجه به این‌که آزادی مثل هر معنای قدسی و هر اسمی از اسماء الهی، خود را در قالب چیزی نشان می‌دهد، می‌توان به این نکته فکر کرد که در این تاریخ آزادی خود را در قالب جمهوریت به صحنه آورده تا هرکس بتواند حق خود را در متن آزادی مطالبه کند و هرکس با رعایت حقوق انسان‌ها، آزادی آن‌ها را پاس دارد تا به خود هویت و موجودیت ببخشد، از آن جهت که آزادی یک نوع موجودیت برای انسان است و اراده‌ی انسان را به معنای حقیقی فعلیت می‌بخشد زیرا اراده بدون آزادی یک مفهوم تهی است و به همین جهت خداوند در عین دستورات شرع به انسان‌ها، آزادی و اختیار انسان‌ها را برای رعایت دستورات‌اش از آن‌ها نگرفته، بلکه خواسته است در عین آزادی انسان‌ها

، آن دستورات عملی گردد.

۱۵- این کافی نیست که انسان به خاطر حق انتخابی که دارد خود را آزاد بداند، بلکه باید در نسبتی که با دیگران برقرار می‌کند آزادی را احساس کند. یعنی آزادی با خودمحوری شکل نمی‌گیرد، پس اگر می‌خواهیم به اراده‌ی آزاد برسیم باید به اراده‌ای مشترک دست یابیم و در این رابطه است که عرض می‌کنم افق آینده‌ی جمهوری اسلامی روشن است، زیرا اتحاد و اشتراک واقعی در توحید صورت می‌گیرد و نه در شرک.

۱۶- حتماً به این نکته فکر کرده‌اید که «ما در دنیای ماها، ما هستیم و نه در دنیای من‌ها» و این یعنی به فعلیت آوردن خود در بستر جمهوری اسلامی. و آل سعود چون این را نمی‌فهمد، در بی‌آیندگی به سر می‌برد و مجبور است مثل دون‌کیشوت عمل کند، مثل بعضی از مذهبی‌های ما یا مثل بعضی از نیروهای امنیتی که متوجه نیستند انسان‌ها در ارتباط با انسان‌ها، انسان می‌شوند، پس باید تا آنجا که ممکن است نسبت به بقیه شکوفا بود و گشودگی داشت تا آن‌ها را فهمید، وگرنه با تصورات خود نسبت به دیگران زندگی می‌کنیم. یعنی با ترساندن مردم نمی‌توان جامعه را حفظ کرد، با جمهوریت و رعایت آزادی می‌توان جامعه را حفظ نمود. البته این‌که باید بزهکاران مرعوب باشند که باید باشند، امر دیگری است.

۱۷- ما در نظام جمهوری اسلامی و رعایت حق آزادی انسان‌ها مطابق آموزه‌های دینی به آن نوع از خلاقیت سیاسی دست می‌یابیم که با تفکر و تقوا همراه است و از این طریق جمهوریت شکوفا می‌شود و از لیبرال‌دموکراسی که جواب‌گویی به امیال سرگردان مردمان است، فاصله می‌گیریم. زیرا اراده‌ی آزاد وقتی ثمر می‌دهد که از اندیشه تهی نباشد.

تا انسان نداند چه چیزی را باید اراده کند و وقتی حق و حقیقت مدّ نظر انسان‌ها نباشد آزادی چگونه پاس‌داشته می‌شود؟

۱۸- در فضای لیبرال‌دموکراسی، انسان‌ها تنها خودِ خودِ صوری خود را به‌عنوان انسان مدرن معنا کرده‌اند و جمهوری اسلامی با نظر به حقیقت آزادی بنا دارد با ارزش‌نهادن به آزادی این نوع برداشت از خود را اصلاح کند، نه آن‌که انسان‌ها را سرکوب نماید، هرچند معلوم است این مسیر در فضای سیطره‌ی فرهنگ مدرنیته چندان هموار نیست. ولی نباید فراموش کرد که شکل‌گیری ابعاد متعالی انسان در راستای بازشناسی دیگران و احترام به آزادی و حقوق دیگران شکل می‌گیرد و از این طریق انسان از زندان فردیتِ ذرّه‌ای خود آزاد می‌شود و در وسعتی ماورای اُبژه و سوِبژه به درک واقعیات می‌رسد، به همان معنایی که «من‌ها»، «ما» می‌شوند و آزادی هرکس در درک آزادی دیگری برای هرکس احساس می‌گردد. این آن نوع آزادی است که می‌شود انسان برای تحقق آن انواع سختی‌ها را تحمل کند و

حتی جان خود را به خطر بیندازد.

۱۹- این جا می‌خواهم نظر جنابعالی و سایر دوستان را نسبت به این امر، حساس کنم که اگر به یک معنا دموکراسی به گفته‌ی هایدگر جواب‌گویی به میل‌ها و اهواء سرگردان است که هست و امکان این هست که در جمهوریت هوس‌های سرگردان به میدان آید، با این‌همه آزادی بدون جمهوریت ضمانت و بقایی ندارد و اگر بر جمهوریت تأکید نشود در این تاریخ احساس انسان‌ها نسبت به آزادی سرکوب خواهد شد، از این جهت باید آزادی طوری به میان آید که زندگی ما را شکل دهد، می‌ماند که چگونه زهر مسموم جمهوریت را کشید که از این جهت در تشکیلات سیاسی، وجود شورای نگهبان امر بسیار مبارکی است تا هرکس به امید تحریک امیال مردم نخواهد جمهوریت را آلوده کند و افرادی که تا حدی آزادی را از بی‌بند و باری تفکیک می‌کنند نامزد انتخاب مردم باشند و از این مهم‌تر باید از طریق انقلاب اسلامی افقی گشوده شود که انسان‌ها آزادی خود را سخت محترم بشمارند و اراده‌ی آزاد خود را از انواع آلودگی‌ها حفظ کنند و سخن بنده با جنابعالی برای تفکر در این موضوع است که فعلاً در اجمال خود قرار دارد.

۲۰- با توجه به آنچه تا کنون عرض شد و با این اوصاف می‌توان گفت: «امروز اسارت در جمهوری حجاب بزرگی شده تا انقلاب نتواند به درستی ظهور کند؟» و طوری نتیجه بگیریم که باید از دست جمهوریت راحت شد؟ و یا باید به این موضوع فکر کنیم که چگونه در دل همین جمهوریت از غرب عبور کنیم و با متذکرشدن به ابعاد قدسی انسان‌ها و به خودآگاهی‌رساندن آن‌ها نسبت به آزادی که اراده‌ی آزاد آن‌ها را به آن‌ها گوشزد می‌کند و در آن دیگر غرب انتخاب نمی‌شود، غربی که انسان در آن نسبت به انتخاب آزاد در اسارت است؟

فکر می‌کنم تا حالت فوق برای انسان‌ها پیش نیاید نظر حقیقی به حضرت حجت(عج) نمی‌توان کرد که بنا دارند استعدادهای انسان را به اوج خود برسانند و این محقق نمی‌شود مگر در بستری که انسان‌ها نسبت به آزادی خود به خودآگاهی رسیده باشند و بخواهند رها از اسارت‌ها به عالی‌ترین نقطه‌ی انتخاب خود که انتخاب پروردگار عالم است برسند و افقی را در مقابل خود بگشایند که در آن افق اهداف توسعه‌یافتگی ارزشی نداشته باشد، البته این بدان معنا نیست که غرب را و خود توسعه‌نیافتگی را شناسیم، زیرا در آن صورت در عزم عبور از غرب گرفتار توهم می‌شویم و معتقدم آقای دکتر داوری در کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه‌نیافتگی» می‌خواهد متذکر این امر شود. [۳]

۲۰- حقیقتاً درست درک کرده‌اید که ما در بین‌الطلوعین انقلاب که هوا گرگ و میش است، قرار داریم و اگر متوجه جایگاه تاریخی خود نشویم به امید نزدیکی به میش، به گرگ نزدیک می‌شویم. و همه‌ی حرف در این یک کلمه است که اگر در بین‌الطلوعین هستیم که خورشید توحید در مقابل غروب استکبار در حال بالا آمدن است و همه‌چیز گواه است که چنین طلوعی تقدیر این زمانه است، چرا با

نامیدی نظاره‌گر صحنه باشیم؟ چرا نباید برای معنابخشی به خود، خود را در پرتو این نور غرق نکنیم؟ در حالی که ما را فرا گرفته. چگونه می‌توان نگهبان انقلاب اسلامی بود اگر آن را حقیقت وجودی دوران ندانیم؟ آیا جز با گوش سپردن به آن از طریق وجود خود و به زبان آوردن تعلق خاطر که به آن داریم می‌توانیم بار سنگین این مسئولیت این دوران را به دوش بگیریم؟

رخداد تاریخی، یک نوع آشکارشدن است برای جان انسان، مثل فهمیدن‌های معمولی نیست، انسان در آن واقع می‌شود و اگر نسبت به آن خودآگاهی پیدا کند می‌تواند از آن تغذیه کند و با آن هماهنگ گردد، در آن صورت به داخل آن رخداد کشیده می‌شود و در آن حالت امری معنادار، اعتبار و مرجعیت خود را بر آن فرد یا ملت حاکم می‌گرداند و به آن ملت خطاب می‌کند و آن ملت آن معنا را از خود می‌کند و حاضر می‌شود با آن زندگی کند و به آن آری بگوید.

ما در انقلاب اسلامی در داخل رخداد حقیقت این دوران قرار گرفته‌ایم قبل از آن که فکر کنیم چگونه باید به آن باور داشته باشیم. پیش‌فهم‌هایی است در امری معنادار و معنوی که در «سنت» رخ می‌نمایند و در افق درونی انسان‌ها عالمی را به آن‌ها عطا می‌کند و انسان‌ها در آن عالم از خود، فهمی خاص پیدا می‌کنند. وظیفه‌ی ما جهت تفسیر این رخداد توجه به پشت صحنه‌ی آن است تا بیرون از فرهنگ مدرنیته، فهم تازه‌ای از خود پیدا کنیم و وارد تاریخی اثرگذار شویم.

۲۲- بنده بر آن هستم که بگویم انقلاب خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را این‌گونه که در شماره‌ی قبل عرض شد، باید یافت و تأکید می‌کنم وقتی در بستر توحید تاریخی خود قرار گرفتیم، در بستر پرورش دوره‌ی آگاهی قرار گرفته‌ایم و این آگاهی خواه ناخواه زمان‌بر است و با خون دل همراه است، ولی حتماً ما را به نتیجه می‌رساند و در بین راه متوقف نمی‌شود.

۲۳- یک دیالگ و گفتگوی کافه‌ای نیست که از سر بی‌دردی با هم درد و دل کنیم و تفنن بورزیم نه شما اهل این نوع روشنفکری‌ها هستید و نه بنده. این گفتگو تذکر به راه سختی است برای رسیدن به دانش واقعی که باید آن را انتخاب کرد و یا باید در مسیر جستجو قرار گرفت.

۲۴- اگر شما در این تاریخ جزئی از من نبودید نمی‌توانستم نسبت به سخنان شما حساس باشم، گویا در این گفتگو بعدی از خودم با خودم سخن می‌گویند و از این جهت نمی‌دانم با خودم در حال سخن گفتن هستم یا با شما.

بنده در این گفتگوها خود را جستجو می‌کنم بدون آن که تصور کنم از پایگاهی مطمئن سخن می‌گویم وگرنه باب گفتگو بسته می‌شود و البته معتقدم ما با انقلاب اسلامی و با اتحاد کامل ملت کاری را انجام داده‌ایم که هنوز به آن آگاهی که دقیقاً بدانیم چه کاری کرده‌ایم و چگونه می‌توان آن را به مرحله‌ی بعدی برسانیم، نرسیده‌ایم ولی «آن قدر هست که بانک جرسی می‌آید» و شواهدی در میان

است که خبر از آن دارد کاری بس عظیم صورت گرفته، حتی به دست آن‌هایی که فعلاً پشیمان‌اند از آنچه کرده‌اند. مگر انقلاب فرانسه به ظاهر در محدوده‌ی کشور فرانسه اتفاق نیفتاد ولی تأثیر جهانی پیدا کرد و در آن انقلاب به نام بشریت سخن گفته شد؟ هرچند در مرحله‌ای از رشد خود تناسب خود را از دست داد، که به نظر بنده به جهت آن بود که افق راهنمایی که همان مهدویت است، در مقابل خود نداشت.

۲۵- نحوه‌ای از سوختن را می‌شناسم که شخص نه، توانسته است مطابق فرهنگ گذشته خود را بنمایاند و معنایی مطابق معنایی که انسان‌ها در آن فرهنگ برای خود احساس می‌کنند را در خود احساس کند، و نه، توانسته است در وضع موجود که به ظاهر صورت انقلاب اسلامی است خود را تعریف کند و به میدان آید؛ زیرا در جایی خود را جستجو می‌کند که نه آن است و نه این، ولی چشم در افقی دارد که با انقلاب اسلامی گشوده است و با زندگی خود به آن اشاره دارد. این نوع سوختن، سوختنی بسیار پر ثمر است هرچند مردم زمانه آن‌ها را درک نکنند و قصه‌ی آن‌ها قصه‌ی کسی باشد که در موردش گفته‌اند: «ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاده»، اینان فرزندان واقعی انقلاب اسلامی‌اند.

۲۶- آزادی به‌عنوان حقیقت انقلاب اسلامی، هدفی است که قوام انقلاب اسلامی به آن است و کسانی که به نام آزادی، انقلاب اسلامی را به صحنه آوردند باید متوجه باشند با تلاش و از خودگذشتگی و تقوای فراوان آن هدف به فعلیت می‌آید. بدون رنج تحقق آن فعلیت ممکن نیست، از جنس همان رنجی که بنده در کلمات شما می‌یابم، بدون آن‌که در آن تاریک‌اندیشی احساس شود و این رنج آگاهی از ظرفیت دورانی است که با انقلاب اسلامی ظهور کرده و به صورت خاص خود پیش می‌رود بدون آن‌که به راحتی از حجاب‌های دوران بگذرد. ولی بشر از آزادی خود آگاه شده و به دنبال بهترین اراده جهت تحقق آزادی است، زیرا اراده بدون موضوعی که حکایت از آزادی کند، اراده‌ای تهی است. آیا بهترین موضوع برای اراده آن نوع آزادی نیست که در این دوران انقلاب اسلامی متذکر آن است و شهدا برای تحقق آن جان دادند و به جایگاهی آن‌چنان مقدس رسیدند که استخوان‌های آن‌ها نیز تاریخ‌ساز شده.

۲۷- به کدام آزادی باید راضی شد وقتی به شکلی از آزادی از طریق انقلاب آگاه شده‌ایم که وسعت و بزرگی آن هنوز قابل درک نیست؟ چگونه آن را مفهوم کنیم تا اراده‌ی تحقق آن پیش آید وقتی تاریخ به صحنه آمدن انقلاب اسلامی در انتظار ما نیست و جلو می‌رود و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم با نتایج آن روبه‌رو می‌شویم و خطر آن‌جا است که آن نتایج را از خود ندانیم و به دنبال آن هستیم که غرب تکلیف ما را تعیین کند.

۲۸- حساسیت نسبت به آزادی به معنای حقیقی آن و پاس‌داشت آن و نظر به جمهوریت در متن آزادی حقیقی، منجر می‌شود تا تنفر انسان‌های آزاده از رواج فحشاء به نام آزادی که بستر ضایع‌کردن

نسل‌ها است، ظهور کند و بفهمیم به اسم آزادی در جوامع اسلامی چگونه دام‌هایی برای فاسدکردن مسلمانان فراهم شده.

۲۹- بگذار باز تأکید کنم که آنچه بنده از جمهوریت در بستر انقلاب اسلامی می‌گویم آن چیزی نیست که فعلاً تحقق یافته است، بلکه تذکر به این نکته است که در بستر انقلاب اسلامی که جوابی است به طلب آزادی بشر این دوران، در سنت قدسی و نه عرفی، نوعی جمهوریت در حال تولد است که ابعاد متعالی طلب آزادی بشر را در زندگی زمینی او جواب می‌دهد. و فکر می‌کنم اصرار رهبری معظم انقلاب برای شرکت مردم در انتخابات با هر گرایش و سلیقه‌ای، جهت جوابگویی به همان طلب آزادی است تا مردم ایران آن را در خود احساس کنند.

۳۰- ما تا انقلاب اسلامی را نفهمیم نمی‌توانیم مطابق تاریخی فکر کنیم که انقلاب اسلامی در آن قرار دارد و می‌خواهد مطابق این تاریخ، آزادی را معنا نماید. این جا است که در مورد آن جمله‌ی شما می‌توانم با شما وارد گفتگو شوم که می‌فرمایید: جمهوریت، یک موضوع مدرن است و نسبتی با انقلاب اسلامی که بنا دارد از مدرنیته عبور کند ندارد. آری! مطابق تاریخی که در آن قرار داریم که خودآگاهی نسبت به آزادی است، جمهوریت به میان آمد و در انقلاب فرانسه متعین شد. ولی آنچه در این تاریخ اصالت دارد آزادی است که یک موضوع انسانی فوق‌تجدد و مدرنیته است. و با خودآگاهی بشر این دوران، ظهوری خاص یعنی مطابق این دوران پیدا کرد. آیا با توجه به این امر نمی‌توان جمهوریت را از آن خودمان بدانیم و آن را از آن خودمان بکنیم، از آن جهت که آزادی را از خود می‌دانیم؟ از آن طرف سخت معتقدیم «تبری» از هر آنچه غیر قدسی است، خود یک تفکر است و به هیچ‌وجه نمی‌توان با لیبرال‌بازی‌های عرفی فرهنگ مدرن خود را از آن نوع «تبری» که خود نوعی تفکر نسبت به واقعیت است، محروم کرد و لذا باید مواظب باشیم به روحی نزدیک نشویم که افق معنوی ما را تیره و تار می‌کند. [۴]

۳۱- بنده به دنبال بهانه‌ای بودم که این عرایض را به صورتی اجمالی مطرح کنم و شما این فرصت را فراهم کردید، امید است توانسته باشم افقی برای تفکر گشوده باشم تا هم‌چنان در این راه‌های جنگلی، روشنی‌گاه‌هایی، یکی بعد از دیگری در مقابل ما، ما را هم‌چنان به جلو و جلورفتن دعوت کند و گمان نکنیم به آن مرحله‌ای که بعد از طی مراحل قبلی می‌رسیم، مراحل بعدی، با یک جهش در مقابل ما قرار می‌گیرد، چنین نیست و معنای منطقی انتظار آیا همین نیست؟ سفری است که باید طی کرد و نه در این مسیر خسته باید شد و نه ناامید، همیشه میوه‌ی درخت در آخر ظهور می‌کند، ولی همواره آن میوه با درخت و با باغبان هست زیرا در امور حقیقی، غایت مفقود معنا ندارد و آن‌چنان نیست که ما در راستای رسیدن به غایت انقلاب در مرحله‌ای از حضور تاریخی خود متوقف شویم مگر آن‌که از بستر آزادی و رعایت حقوق انسان‌ها خارج گردیم و تقابل با استکبار را به تقابل با نیروهای خودی تبدیل کنیم و از هویت‌بخشی با تقابل با استکبار باز بمانیم.

قسمت‌های مهمی از سؤال شما بی‌جواب ماند، ولی امید است که بابتی جهت تفکر گشوده شود که بقیه‌ی مباحث در آن معنای خود را پیدا کند. توانسته باشم از عقلانی و قدسی بودن آزادی به عنوان یک فضیلت سخن بگویم که در انقلاب اسلامی تبلور پیدا کرد و آزادی از خودبیگانگی بیرون آمد و در واقعیت به صحنه ظهور کرد. درست است که آزادی به انسان معنا می‌دهد ولی در هر دوره‌ای انسان است که به آزادی معنای خاص آن دوره را می‌دهد و از این جهت باید متوجه معنای آزادی در این زمان و در بستر انقلاب اسلامی شد.

موفق باشید

[۱] - تصور بنده آن است که در قسمت‌های نانوشتی برجام، توافق‌هایی جهت تحقق سند ۲۰۳۰ در میان است و روحی که در نظام اسلامی در جریان است آن توافق را ناکام گذاشت و نظام استکباری را به شدت نسبت به این امر خشمگین نمود تا آنجا که پس از حساسیت نظام نسبت به سند ۲۰۳۰ انواع تحریم‌های عجیب و غریب در حال تدوین است.

[۲] - حضرت علی «علیه‌السلام» می‌فرمایند: «وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ حُرًّا» بنده‌ی هیچ‌چیز مباش، زیرا خداوند تو را آزاد آفریده.

[۳] - به فصل شانزدهم کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه‌نیافتگی» صفحه‌ی ۳۱۹ رجوع شود. با نظر به این جمله که می‌فرمایند: «بیگانگی با زمان جدید، مسائل و امور را دگرگون و پراکنده جلوه می‌دهد و معمولاً توجه نمی‌شود که مسائل به‌درستی طرح نشده‌اند و به این جهت در حل آن‌ها نمی‌کوشند و به این پندار که با تدبیر خود آن را حل می‌کنند، دل‌خوش‌اند.

[۴] - بنده نمونه‌ی جمع بین «آزادی» و «تبری» را در حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و رهبر معظم انقلاب «حفظه‌الله» می‌بینم که در عین پایداری بر تبری دینی هرگز گرفتار تحجر نمی‌شوند و در عین تأکید بر آزادی در دام لیبرالیته و اباحه‌گری نمی‌افتند.